مؤسس و مدیر: تارنمای امرداد

سال اول — دورهٔ جدید — پیش شمار: ۲

این گاه‌نامه هر ماه یک بار به صورت اینترنتی نشر میشود

عنوان مراسلات
Rédaction «Kaveh»
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

أمرداد نامه

۱۳۸۸

قیمت اشتراک

	ساليانه	ششماهه
در آلمان..	۱۰۰ مارک	۶۰ مارک
در ایران و سایر ممالک	یک لیرهٔ انگلیسی	۱۰ شلینگ.

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است

Jahrg. 2 - Nr. 9 - Neue Folge - ۱۰ تیر ماه قدیم ۱۳۸۸ یزدگردی — رجب سنه ۱۴۳۰ — ۱ جولای فرنگی ۲۰۰۹ میلادی

تیرگان

نویسنده : آسمان
رویه۳

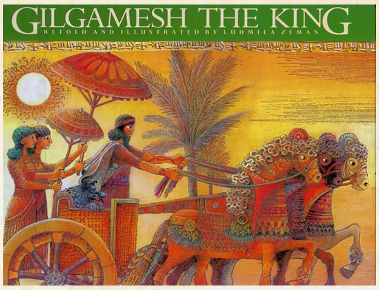

نام عراق یادگار سومریان است

نویسنده : شاپور
رویه :۱۴

یک توضیح

سردبیر
رویه٤

واژگان پارسی در زبان های زنده ی دنیا

نویسنده : سینا صالحی
رویه۱۵

به سوی پارسه...!

(بر پایه روایتی زنده از دیودور سیسیلی)

نویسنده : روشنگر
رویه۵

زن ایرانی در گذر تاریخ

گردآوری : ارشام پارسی
رویه۱۶

شاهنامه های پیش از شاهنامه فردوسی

نویسنده : یزدان صفایی
رویه۹

سیمین معرفت

رویه۱۷

اصلاح طلبان عهد قاجار

نویسنده:حسین شیخ زاده
رویه ۱۲

صاحب امتیاز : **تارنمای امرداد**
سردبیر : **پویا احمدی**
صفحه آرا : **پویا احمدی**

همکاران این شماره:
یزدان صفایی
عرفان پوردایی
م.روشنگر
ترنم
آسمان
زیردریایی
سینا صالحی
شاپور

گاه شماری و جشن های ایران باستان نوشته و پژوهش از هاشم رضی

تیرگان

نویسنده : آسمان

تیر در اوستا تیشتریه Tishtarya در پهلوی تیشتر Tishtar است. که تازیان به آن شعرای یمانی و در زبان های اروپایی Sirius نامیده می شود و ستاره باران است. همچنین در اوستا نام یکی از ایزدان است یعنی ایزد باران و ترسالی و در ضمن یشت ها چهاردهمین یشت ویژه این ایزد است که شرح بسیار جالب و پرمعنایش را با دیو خشکسالی _آپه اشه Apa-osa/Apausa آپوش) به شکل شاعرانه ای آورده اند.

به موجب یزدان شناسی مزدایی تیر یا تیشتر ستاره باران است و هرگاه که در آسمان پیدا شود و بدرخشد مژده باران می دهد. روز سیزدهم هر ماه منسوب است به این ایزد و مطابق معمول و سنت در توافق نام روز و ماه روز سیزدهم جشن تیرگان است.

آذرباد گفته است: تیر روز فرزندان خویش را به آموختن تیراندازی کارزار و اسب سواری فرست.
جشن های ایرانیان عسگر بهرامی

تقویم های متنوعی در ایران باستان وجود داشته است و هنوز نیز برخی اقوام از آن استفاده می کنند و در انتخاب مبدا سال و تعداد روزهای خورشیدی با یکدیگر تفاوت هایی دارند. به طور نمونه آغاز سال نو در تقویم خوارزمی با ششم فروردین ماه شهریاری در تقویم کوهدشتی با چهاردهم فروردین ماه در تقویم سنگسری با پنجم اردیبهشت ماه در تقویم طبری / تبری با دوم مرداد ماه در تقویم دیلمی با هفدهم مرداد ماه در تقویم میترایی با یکم دی ماه در تقویم پشتکوهی با ششم بهمن ماه و در تقویم محلی نطنز و کاشان با یکم اسفند ماه مطابق است. اما نکته مهم در این است که در همه این تقویم ها نام ماه ها و نام روزها به یک ترتیب و به گونه کم و بیش یکسانی ثبت شده است و در نتیجه هریک از آن تقویم ها برای برگزاری جشن ها و آیین های سالیانه در مقایسه با تقویم های دیگر زمان های مختلفی را بدست می دهند. بطور نمونه جشن تیرگان (سیزدهم تیرماه) با تقویم سغدی و خوارزمی در هجدهم تیرماه شهریاری با تقویم طبری در سیزدهم آبان ماه و با تقویم دیلمی در بیست و هفتم آبان ماه برگزار شده است و می شود. اما برای همه آنان این روز مطابق با تیر روز از تیرماه است. از سوی دیگر همانطور که گفته شد تقویم ها در ترتیب نام ماه ها و روزها با یکدیگر شباهت دارند و این نام ها بین آنان متداول است.
جشن ها و گردهمایی های ملی ایران باستان,
رضا مرادی غیاث آبادی

ایرانیان مانند بیش تر مردم باستانی نکوشیده اند تا ایزدان طرف ستایش و نیایش خود را از جهان پرگستره ی خیال و سینه ی فراخ آسمان بی کران به پایین برکشند و به آنان ریختی در دسترس بخشند و در تاقچه ی اتاقشان بنشانندشان. و شاید یکی از رازهای دل بستگی ایرانیان به آیین های ایزدان باستانیشان در همین آشنانشدن از نزدیک با آنان باشد. تیر یا تیشتر بت کریه و خاک گرفته ی دست ساختی نیست که بارها از تاقچه بر خاک فرو افتاده باشد و گوشه ی لب و بینی اش پریده باشد. تشتر ستاره و ایزد فرهمندی است «که تمام آفریده های سپنتا مینو خواهان دیدارش هستند _ آن هایی که در زیر زمین به سر می برند و آن هایی که در آب و آن هایی که در خشکی می زیند و آن هایی که پرنده اند و خزنده اند و آن هایی که در جایی آزاد جای گزینند و آن چه در بالا که از آفرینش بی انجام و بی آغاز راستی نامیده می شود(تیریشت بند ۴۸) «
برای ایرانیان تشتر باد با همه توانایی ها و زیبایی هایش در پهنه ی آسمان آزاد بماند تا بتواند هر زمان بخواهد «به صورت اسب سفید زیبا با گوش های زرین و لگام زرنشانان» از «»همه ی خلیج ها و همه ی رودهای زیبا با همه ی جوی های زیبای دریای فراخکرت دیدن کند». از «آن دریای نیرومند خوش ریخت ژرف» «که آبش پهنه ی گسترده ای را فرا گرفته است» و آن گاه «آب پاک کننده و درمان بخش از دریای فراخ کرت سرازیر شود و ...(همانجا بند ۴۶ و ۴۷)» و باید که در آسمان بماند و چهره ی زشت و دست سازی نداشته باشد تا اهورمزدا او را مانند خود بداند:
«من ای سپنتمان زرتشت آن ستاره ی تشتر را در شایسته ی ستایش بوده برابر در برازندهی نیایش بودن برابر در تکریم او را خشنود ساختن برابر با خودم که اهورمزدا هستم بیافریدم(همانجا بند ۵۰) «.

و باید در آسمان بماند تا از آن همه باشد و هم از انسان و هم از آن حیوان:

«...و جانوران وحشی که در کوهساران به سر برند و درندگان بیابان نور و انتظار برخاستن او کشند(همانجا بند ۳۶)».

او باید در آسمان بماند تا با آزادی بی چون و چرا بتواند به فراخور نیازهای زمینیان چهره و رفتار و منش خود دگرگون سازد:

«در ده شب نخست» اندام جهانی پذیرد و به شکل یک مرد پانزده ساله ی درخشان با چشم های روشن بلند بالا بسیار نیرومند توانا و چست در فروغ پرواز کند. به یک چنین مردی که به او نخستین بار کمربند دهند به من یک چنین مردی که نخستین بار نیرو گیرد. به من یک چنین مردی که نخستین بار به پرسالگی رسد (تیریشت بند ۱۳ و ۱۴) و سپس «در ده شب دوم» به شکل یک گاه زرین شاخ و فروغ پرواز کند(همانجا بند ۱۶)» .

و لابد به سبب این گستردگی میدان کار است که تیرگان و ایزد تیر مانند هزاران ایزد خلق های گوناگون دیگر پهنه ی گیتی به آسانی به یاد فراموشی سپرده نشده است. و هنوز هم در جهان دانش و اندیشه و خرد ایرانیان با دل بستگی به ایزد تیر و دیگر ایزدان می پردازند.

جشن های ایرانی, دکتر پرویز رجبی

در ادبیات اوستایی غیر از گاتاها تشتر یا تیر نام ایزدی است که به باریدن باران کمک می کند همچنین در باور ایرانیان نام ستاره ای است که هرگاه در آسمان پدیدار شود مژده باریدن باران می دهد.

گروهی چشن تیرگان را یادگار پیروزی ایرانیان بر تورانیان می داند بدین روایت که زمان پادشاهی منوچهر پس از اشغال بخش های زیادی از سرزمین ایران توسط سپاه افراسیاب قرار آشتی بر این گذاشته شد که از سوی سپاه ایران از خطه تبرستان تیری رها گردد و در هر جا بر زمین فرود آید مرز ایران و توران تعیین شود. بنابراین آرش جوان دلیر ایرانی جان بر کف و با تمام توان تیری را از کمان رها ساخت. این تیر در باور استوره یی توسط ایزد باد همراهی شد و در کنار رودخانه جیحون بر درختی نشست و مرز ایران و توران را مشخص کرد.

بنابه روایت دیگر در زمان ساسانیان پادشاهی فیروز هفت سال در ایران خشکسالی روی داد و مردم ناگزیر روی به دشت و بیابان آوردند و با نیایش خود از پروردگار درخواست باران کردند. پس از چندی بارش باران شروع شد و ایران از خشکسالی رهایی یافت. از آن سال به بعد ایرانیان در چنین روزی به یکدیگر آب می پاشند و شادی می کنند.

اکنون نیز زرتشتیان جشن تیرگان را با شکوه و شادمانی ویژه یی بر پا میدارند.

در شهر کرمان و بم این آیین را تیروجشن نیز می گویند. روز پیش از جشن تیرگان با شکوه و شادمانی تمام خانه و بیرون آن را با آب و جارو تمیز می کنند. همه اهل خانه سر و تن خود را شستشو داده لباس نو می پوشند و به سرخوشی و شادی می پردازند.

پس همه از پیر و جوان نخ تیر و باد را که از جنس ابریشم نازک و مجموعه یی از نخ های عموما هفت رنگ تابیده به نشانه رنگین کمان است به مچ دست می بندند. این نخ را در کرمان و بم تیرو می گویند. این نخ به هم تابیده را در روز جشن تیرگان به مچ دست و گاه به انگشت دست می بندند و آن را تا روز باد به دست دارند. روز باد(ده روز بعد) نخ ابریشمی هفت رنگ را از دست باز می کنند و در جای بلندی مانند پشت بام می ایستند و آن را به باد می دهند تا گذر تیر آرش به یاری ایزد باد را یادآوری کنند.

از بامداد روز جشن تیرگان زرتشتیان به ویژه جوانان می کوشند به هر شیوه ممکن به یکدیگر شادمانه آب بپاشند. از این روی کسانی که در روستا ها زندگی می کنند به کنار چشمه ها یا جوی آب روان می روند و با شادی بیشتری به یکدیگر آب می پاشند.

در شهرهای بزرگ بعضی خانواده ها به خارج از شهر می روند محلی که در آن آب فراوان تری وجود داشته باشد و امکان آب پاشی بیشتر و آزادانه را برای آنان فراهم تر نماید.

از نوروز تا نورزو. پژوهش و نگارش: کورش نیکنام

در دوره صفویه جشن آب ریز گان در اکثر نقاط ایران به خصوص در پایتخت (اصفهان) برگزار می گردید.

هنوز هم عوام پشت سر مسافران آب می پاشند تاسفرشان به خیر گردد و زودتر برگردند. یا روی قبر مردگانشان آب می پاشند تا روح مرده صفا یابد...

کهنسالان سنگسری که هنگام پگاه تیرماسیزه قبل از سرزدن آفتاب از خانه ها بیرون می روند و ضمن اینکه تن به ضربات ترکه جوانان(لال ها) می سپارند بی آن که حرفی یا کلامی بر زبان جاری سازند بر سر چشمه های آب رفته و ظرفی آب برگیرند و باز می گردند. این آب «لاله رو» یعنی «آب لال ها»نامیده می شود و آب مقدسی است که از آلودنش پرهیز می کنند. باید این آب را به ظرفی ریخته و جایی آویزان کرد و گهگاه که اهل خانه تن خسته و مریضی به سراغشان آمد جرعه ای از این آب را بنوشند و به زعمشان شفا یابند...

چاشم قریه ایست در دل کوه ها و در چهار فرسنگی سنگسر که روز تیرماسیزه در این آبادی مردم گندم برشته می کنند و شب قبل از آن نیز آبادی به منازل یکدیگر می روند و پلو می خورند یا غذایی پخته به ارمغان می برند و به تفال و شرط بندی می پردازند.

شاید ان حرکات گوشه ای باشد از اسطوره آرش که «مردم از حصار افراسیاب رسته بوند و آرد نتوانسته بودند تهیه نمایند زیرا که همه اندر حصار بودند و گندم با میوه پخته و خورده بودند»

اساطیر و فرهنگ عامه ایران. نوشته: دکتر جابر عناصری

ایرانیان دیگر نیز بارها به شیوه های گوناگون دگر این روز را پاس می دارند و شادی می کنند. این شادی و خوشی ها را برای همه آرزومندیم.

یک توضیح

در شماره پیش در بخش ایرانشناسی و باستانشناسی مقاله ای خواندیم با نام «آتشکده نیاسر».جناب رضا مرادی غیاث آبادی در یادداشتی دو نکته را گوشزد کردند یکی اینکه «چارتاقی» درست است و سازه ی گفته شده آتشکده نبوده است.دوم اینکه گلایه فرمودند از اینکه چرا با اینکه بیشینه پژوهش به قلم ایشان است,نام ایشان از آغاز مقاله حذف شده است.طی نامه ای از ایشان پوزش خواسته و توضیح داده شد که مقاله ی تهیه شده از پژوهشهای ایشان, در دو بخش آماده شده بوده تا در دو شماره منتشر شود و فهرست بن مایه ها در انتهای بخش دوم(پایانی) جا داده شده است.نام جناب غیاث آبادی و نام مقالات ایشان که مقاله «آتشکده نیاسر» از آنها سود جسته است در میان دنباله ی بن مابه ها جای دارد.

با این حال قسمت دوم مقاله به گروه ایرانشناسی و باستانشناسی باز گشت داده شد تا به جهت شیوه ارجاعات و حقوق مولف بازبینی و در صورت نیاز اصلاح شود. از اینرو خوانندگان گرامی بخش دوم مقاله «چارتاقی نیاسر» را در این شماره نخواهند خواند و از این بابت از ایشان پوزش می خواهیم.

با سپاس
سردبیر

به سوی پارسه...!

(بر پایه روایتی زنده از دیودور سیسیلی)

نویسنده : روشنگر

یکی از ویژگیهای مطالعه در دوران باستانی ایران، کمبود منابع کتبی یا نوشتارهای تاریخی است. چنین می نماید که ایرانیان به روایات شفاهی بسیار علاقه داشته اند و این موجب گشته آنگونه که باید و شاید به امر نوشتن و ثبت رویدادهای سرزمین خود همانند یونانیان، روی نیاورند. از این رو هر نویسنده و خواننده ی علاقه مند، ناگزیر از رجوع به منابع کتبی مورخان یونانی و رومی است. اما شوربختانه در این کتب تاریخی هم ما با یک فقدان بزرگ روبرو هستیم؛ به این صورت که هرکجا مردمان یونان با شاهنشاهی ایران به هر شوند(دلیل) ارتباط پیدا میکردند، به ثبت و ضبط آن می پرداختند؛ اما بلافاصله پس از از میان رفتن این پیوند، ارتباط ما هم با ایرانیان کهن، قطع می شود. به همین شوند، همه پژوهشگران و خوانندگان امروزی با وقایع و رخدادهای غرب امپراتوری هخامنشی بیش از رویدادهای شرق امپراتوری آشنا هستند و چه بسا اخبار و نوشته هایی که مربوطه به رویدادهای شرق امپراتوری هخامنشی هستند، بسیار کم و نایاب هستند!

در این میان یکی از کتب با ارزشی که جای خالی آن، تا چند سال پیش به خوبی حس میشد، کتاب "کتابخانه تاریخی" اثر ارزشمند مورخ رومی یعنی "دیودور سیسیلی" است که با همت دو مترجم ایران دوست کشورمان آقایان اسماعیل سنگاری و حمید بیکس شورکایی به فارسی برگردانده و به خلأ بزرگ کمبود منابع دست اول تاریخی پایان داده شد.

دیودور، مورخ هم عصر ژول سزار(۱۰۰ - ۴۴ پ.م) و آگوست(۶۳ - ۱۴ پ.م) است. کتاب دیودور که به "کتابخانه تاریخی" مشهور است، یکی از منابع بسیار غنی برای پژوهشگران و نویسندگان عرصه تاریخ است و از همین رو کتابی را نمی توان یافت که رد پای "کتابخانه تاریخی" در آن نباشد یا نویسنده ای که از مطالب آن، بی بهره مانده باشد. هرچند که برخی تحلیلگران بی انصافی می کنند و دیودور را تنها یک "گردآونده" و یا بازگوکننده روایتهای افوروس میدانند، اما اگر فرضا چنین برداشتهایی را هم بپذیریم، باز هم کار دیودور، کاری سترگ و ارزشمند به شمار میرود. زیرا حتی گردآوری چنین اثر بزرگی، کاریست بسیار دشوار! به ویژه اینکه دیودور نسبت به هرودوت یا پلوتارک، نسبتا بیطرف تر و با صلاحیت تر از آنان در امر داوریهای تاریخی است. چه بسا دانشمند سیسیلی در سراسر کتابش، هواره دغدغه اخلاقی دارد و نگران تحریف و دستبرد نوشته های تاریخی توسط دیگر مورخان یونانی یا رومی! به اضافه اینکه دیودور پس از نقل رویدادها از منابع گوناگون، سرانجام در کسوت یک دانشمند خردمند و اخلاق گرا، برداشتها و تحلیلهای شخصی خود را از رخدادهای بزرگ زمانه ارائه میدهد.

این اثر شگرف، در آغاز شامل ۴۰ کتاب بود، اما اکنون تنها ۱۵ عدد آن به دست ما رسیده است! کتابهای دوم، یازدهم، چهاردهم، پانزدهم و هفدهم، دربردارنده ی بیشترین اطلاعات درباره ایران باستان است. یکی از بخش های بسیار جذاب و قابل توجه این کتاب، بخشی است که نویسنده به شرح نبرد اسکندر با آریوبرزن، سرازیر شدن سپاه مقدونی به پارس و نهایتا چگونگی رفتار پسر فیلیپ با ایرانیان می پردازد. مورخان درباره ی حمله ی اسکندر مقدونی به شاهنشاهی هخامنشی معمولا از سه منبع بهره گرفته اند. کتاب "لشکرکشی" نوشته ی آریان، حیات مردان نامی(فصل اسکندر) نوشته ی پلوتارک، "کتابخانه تاریخی" اثر دیودوروس سیسیلی و چند دست نوشته دیگر که به منظور تکمیل شدن روایت، از آنها سود می جویند. البته همه ی این مورخان هم به نوعی از دست نوشته های افراد همراه اسکندر از جمله کالیستن بهره برده اند.

به هر حال در میان اسناد کتبی به جای مانده از کلاسیک نویسان عصر باستان، نویسنده دانشمند و اخلاقگرای سیسیلی، جزئیات بیشتری از این نبرد را در اختیارمان میگذارد. اگر تا پیش از این، روایت نبرد آریوبرزن و اسکندر را در کتابهای داستانی و رمان -که آنها نیز با استناد و پر و بال دادن به همین منبع ها

نوشته شده اند- و یا در کتاب مورخان معاصر خوانده اید، اکنون شما روایت واقعی و اصلی این نبرد را از روی مهمترین منبع کتبی موجود و از زبان نویسنده ی دانشمند آن، یعنی "کتابخانه تاریخی" خواهید خواند.

این روایت به شوند(دلیل) سه نکته برای تاریخ ایران حائز اهمیت است. نخست به شوند شرح نبرد آریوبرزن با اسکندر در صخرههای موسوم به "دربند پارس"؛ دوم، به شوند توصیف کاخ-های سترگ پارس و سوم چگونگی برخورد اسکندر مقدونی با پارسیان و نهایتا به آتش کشیدن تخت جمشید!

تردیدی نیست که یکی از رخدادهای بزرگ و پر شور دوران باستان که تأثیر شگرفی بر روابط آینده ی شرق و غرب گذاشت، حمله ی اسکندر فرزند فیلیپ به شاهنشاهی هخامنشی می باشد. اسکندر در روز ۲۳ مه ۳۳۴ پ.م توانست نخستین سپاه ایرانی که در شمالغرب شاهنشاهی هخامنشی، در کنار رود موسوم "گرانیک" به نبرد با وی پرداخت را شکست دهد. دومین نبرد اسکندر با ارتش ایران در سال ۳۳۳ پ.م که با فرماندهی داریوش سوم همراه بود و اسکندر موفق به شکست نیروهای کلاسیک ایران شد. این جنگ در نزدیکی شهر ایسوس، در کنار خلیج اسکندرون درگرفت و از هر دو طرف، تعداد زیادی کشته و زخمی برجا گذاشته شد و مادر و همسر داریوش هم به اسارت سپاهیان اسکندر رفتند که نوشته های پلوتارک حکایت از رفتار بسیار زشت و زننده مقدونیان با خانواده شاهی دارد. با شکست داریوش در ایسوس، دروازه های شاهنشاهی هخامنشی به روی اسکندر گشوده شد. پس از پایداری شهر صور و ایثار جانسوز سه ماهه ی مردم این شهر در برابر اسکندر که به کشتار دسته جمعی آنان انجامید، داریوش فرصتی یافت تا سپاهی دیگر مجهز کرده و بار دیگر به جنگ با فرزند فیلیپ بپردازد. اما سومین و سرنوشت ساز ترین نبرد میان دو ارتش که در گوگمل احتمالاً واقع در نزدیکی موصل امروزی رخ داد، باز هم به شکست سنگین سپاهیان داریوش انجامید. پس از این، اسکندر به قصد غارت ثروت هنگفت شوش، به حرکت خود سرعتی دوچندان بخشید. هیچ چیز در برابر اسکندر نبود و مقاومتهای محلی هم به جایی نرسید. تنها یک ابرمرد مانده بود که با تجهیز سربازانی تقریبا اندک، دلاورانه و با شکیبایی در دربندهای پارس، منتظر ارتش ویرانگر اسکندر مانده بود تا با دستهای خالی به دفاع از پارس یعنی زادگاه مادری پارسیان بپردازد. او کسی نبود جز "آریوبرزن بزرگ"... .

به سوی پارسه

اسکندر با ترک این مکان(اوکسیان)، اردو را جمع و به سوی پرسید پیشروی کرد. پس از ۴ روز، به صخره های موسوم به شوش رسید. اما آریوبرزنس، پیش از وی با ۲۵۰۰۰ پیاده نظام و سیصد سواره نظام آن جا را به تصرف خویش درآورده بود.
شاه می پنداشت گذرگاه را با یورش به چنگ خواهد آورد، از این رو بی آنکه هراسی به دل راه دهد، از میان گردنه ای باریک و کوهستانی پیشروی کرد. بربرها اجازه دادند که وی در این گردنه تا حدی، پیشروی کند؛ اما وقتی مقدونیان به نیمه ی این راه کوهستانی رسیدند، ناگهان بربرها حمله کردند و تعدادی از سنگهای غول پیکر را غلتاندند که به شیوه ای غیرمنتظره، بر ستونهای به هم فشرده مقدونیان فرود آمد و بسیاری از سربازان را کشت. همچنین شمار زیادی پارسی، از فراز بلندی ها، زوبین هایشان را به سوی این افراد پرتاب میکردند که همگی به هدف میخورد! دیگران جنگ را از نزدیک آغاز کرده، سنگ هایی را پرتاب میکردند و این چنین مقدونیانی را که در پی عبور بودند، به عقب می راندند. پارسیان به یاری منطقه ای این چنین صعب العبور، برتری را کاملاً از آن خود کرده، بسیاری از مقدونیان را کشتند و شمار قابل توجهی از آنان را زخمی کردند.
اسکندر که در برابر این مصیبت بزرگ درمانده شده بود، با ملاحظه ی این که هیچ یک از نفرات دشمن کشته یا حتی زخمی نشده بودند، حال آن که بسیاری از نفراتش هلاک شده و تقریباً همگی جراحاتی برداشته بودند، دستور عقبنشینی داده، نیروهایی که در حال حمله بودند، فراخواند.
وی در ۳۰۰ استادی گردنه عقب نشست و اردوی خویش را برپا کرد. آنگاه از بومیان پرسید که آیا گذرگاه دیگری وجود ندارد؟ همگی اظهار داشتند که راه مستقیم دیگری وجود ندارد، بلکه باید این تنگه را در چند روز دور زد. شاه رها کردن اجساد مردگان را، بدون خاکسپاری، شرم آور دانست، اما مطالبه اجساد را ناروا می دید؛ زیرا این عمل مستلزم اعتراف به شکست بود، از این رو، دستور داد تمام اسرای جنگی را به اردو بیاورند.
از میان اینان مردی را نزد اینان آوردند که به دو زبان که یکی از آنها پارسی بود، تکلم میکرد. وی گفت که از تبار لیکیان است و در طی نبردی اسیر شد و چندین سال را در کوه موردنظر، چوپانی کرده است؛ به همین دلیل با این سرزمین آشنایی پیدا کرده و می تواند سپاه را زیر پوشش درختان راهنمایی و آنها را به پشت کسانی که از گردنه پاسداری می کنند، هدایت کند.
شاه به این مرد در ازای خدماتش، پاداش نفیسی داد. آنگاه، با راهنمایی وی شبانگاه در برفی سنگین حرکت کرد و با گذر از این منطقه با شیب تند، که آبکندهای ژرف و صخره های زیادی آن را قطع میکرد، با دشواری این کوه را پست سر گذارد.
ناگهان در برابر قرارگاه دیده وری دشمن ظاهر شد و نخستین سربازانی را که برخورد کرد، اسیر کرده و سپاهیانی را که در خط سوم قرار داشتند، وادار به فرار کرد. بدینسان، گردنه را به تصرف خویش درآورد و بیشتر سربازان آریوبرزنس را از دم تیغ گذراند.
پس از آن، راهی پرسپولیس شد. هنگامی که طی طریق میکرد، برایش نامه هایی از جانب تیری داتس که بر شهر حکومت میکرد، آوردند. در این نامه نوشته شده بود که اگر اسکندر از کسانی که در پی حفظ پرسپولیس برای

داریوش هستند، پیشی گیرد، شهر را تصاحب خواهد کرد و تیری داتس، خود، شهر را به او واگذار خواهد کرد.

به همین دلیل اسکندر بر حرکت سپاه شتاب بخشید و پلی بر روی رود آراکس زد تا سربازان از آن بگذرند. وقتی شاه به شهر نزدیک می شد، منظره ی حیرت آور و وحشتناکی دیده شد! این منظره، به خودی خود، موجب تنفر نسبت به بدکارانی می شد که چنین کاری کرده بودند، اما ترحم و دلسوزی را نسبت به کسانی که قربانی رفتارهای جبران ناپذیری شده بودند، برمی انگیخت.

یونانیانی که به وسیله شاهان پیشین پارس از میهن خویش اخراج شده بودند، با شاخه های در دست، التماس کنان به پیشواز اسکندر آمدند. حدود ۸۰۰ نفر که بیشترشان سالخورده و همگی معلول بودند: برخی دستها، برخی پاها و برخی دیگر، گوش ها و بینی هایشان را از دست داده بودند.

تمامی عضوهای افرادی که به دانش یا حرفه ای آشنایی داشتند و از آگاهی زیادی بهره مند بودند، بریده و تنها اعضایی را که برای انجام حرفه شان کارایی داشتند، باقی گذاردند. به همین دلیل، با ملاحظه ی احترامی که سنشان ایجاب میکرد و آلامی که بدنشان را از پای درآورده بود، همگی نسبت به سرنوشت این بیچارگان احساس ترحم می کردند، اما به ویژه خود اسکندر برای این بیچارگان سرنوشت، احساس همدردی کرد و نتوانست جلوی اشکهایش را بگیرد!همگی با هم فریادی برآوردند و از اسکندر خواستند آنها را در تیره بختیشان، یاری کند. وی، سران آنان را نزد خویش فراخواند، دستور داد مراقبت شایانی از آنان به عمل آورد؛ با احترامی، فراخور بزرگی روحش، با آن ها رفتار کند، آنها را به میهنشان بازگرداند.

اما آنان پس از آنکه با هم مشورت کردند، ترجیح دادند همانجا بمانند تا اینکه به میهن بازگردانده شوند. در واقع، اگر به سلامت به میهن بازمی گشتند، به گروههای کوچک، متفرق و در شهرهایشان تا آخر عمر، به خاطر ننگی که تقدیر بر آنان تحمیل کرده بود، ملامت می شدند؛ اما اگر به زندگی با هم ادامه می دادند، سوته دلانی که به تیره بختی دچار آمده بودند، سرنوشت مشابه دوستانشان، سیه روزی دوستانشان را تسلی می داد.

به همین خاطر، در طی مذاکره جدیدی با شاه، وی را از تصمیم خویش آگاه ساخته، از او خواستند آن ها را از کمک مناسبی برای طرحشان بهره مند سازد.

اسکندر بر تصمیم آنها صحه گذارد و به هر یک؛ سه هزار درخم، ۵ لباس مردانه، همین تعداد لباس زنانه، ۲ رأس گاو، ۵۰ رأس دام و ۵۰ مدیمن گندم بخشید. همچنین آنها را از هر نوع خراج شاهی معاف کرد و به کارپردازان دستور داد مراقب باشند کسی به آنان آسیبی نرساند. باری، این چنین اسکندر با این نیکخواهی ها، فراخور بلندنظری اش، مرهمی بر آلام این تیره بختان نهاد.

اسکندر و تخت جمشید

اما درباره پرسپولیس پایتخت امپراتوری پارس؛ اسکندر آن را به منزله بدترین دشمن، از میان شهرهای آسیا، به مقدونیان معرفی کرد و آن را -به غیر از هدیش شاهی- در معرض غارت و چپاول سربازان قرار داد.

این شهر، ثروتمندترین شهر در زیر آفتاب بود و سراهای خصوصی آن از دیرزمان، آکنده از ثروت- های گوناگون بود. باری، مقدونیان آن را تصرف کردند؛ تمامی مردم را از دم تیغ گذراندند و املاک آن را -که پرشمار و سرشار از اشیای گرانبهای گوناگون بود، غارت کردند.

در این زمان، نقره ی فراوانی به چنگ آوردند، میزان هنگفتی طلا به غارت بردند و جامه های فاخر بسیار، برخی از پارچه های ارغوانی سوزن دوزی شده، برخی دیگر زربفت، پاداش فاتحین گردید! اما هدیش بزرگ، که در سراسر دنیا پرآوازه بود، در شرف نابودی کامل قرار گرفت.

مقدونیان روز را به غارت سپری کردند، بی آنکه حرص سیری ناپذیرشان فرو نشیند.

در واقع، حرص و طمع را در غارت و چپاول، به چونان حدی رساندند که در میان خویش به زد و خورد پرداختند و بسیاری از آنان را که سهم بسیار زیادی از غنایم را از آن خویش کرده بودند، کشتند! اگر اشیای گران بهایی می یافتند، آن را با شمشیر به دو نیم کرده، برخی از آنان، بخشی را که به وی می رسید، با خود می برد؛ برخی که شور و هیجان بر آنان مستولی شده بود و خونسردی خویش را از کف داده بودند، دستان آنانی را که اشیای مورد مناقشه را تصاحب کرده بودند، قطع میکردند.

آنان زنان را که جملگی با جواهرات آراسته شده بودند، به زور می بردند و با گروه اسیران جنگی، همچون برده رفتار میکردند. باری، پرسپولیس، همانقدر که پیش از این در رونق و شکوفایی، سرآمد دیگر شهرها بود، به همان میزان، در تیرهبختی از آنها پیشی گرفت.

اسکندر در ارگ -جایی که خزانه در آن قرار داشت- حضور یافت و آن را تصاحب کرد. خزانه پر از طلا و نقره بود، زیرا از زمان کوروش -نخستین پادشاه پارسیان- تا بدان روز، درآمدهای حکومت را در آن جا انباشته کرده بودند: با سنجش ارزش طلا نسبت به نقره، در این خزانه ۱۲۰ هزار تالان طلا پیدا کردند!

شاه میخواست بخشی از این داراییها را برای رفع نیازهای جنگ با خود ببرد و باقی را در شوش گذارد و از آن به خوبی مراقبت کند. بدینسان از بابل، میان دورود و سوزیان، شمار زیادی قاطر پالاندار و بارکش، همچنین سه هزار شتر بارکش فراخواند. به کمک این حیوانات، تمای این داراییها را به مکانهای تعیین شده منتقل کرد.

وی که با اهالی {پرسید} روابط بسیار بدی داشت و نسبت به آنها سخت بدگمان بود، در واقع می خواست شهر را کاملاً ویران کند.

با توجه به شکوه و عظمت این بنا، اختصاص شرحی اجمالی بر هدیش شاهی را، که در این شهر قرار داشت، خارج از بحث نمیپنداریم:

در واقع، ارگ بسیار پهناور بود و بارویی سه گانه، آن را در برمیگرفت. نخستین بارو به بلندای ۱۶ ارش و دارای پایههای گران بها بود که سر آن به ردیفی از کنگره ها، به شکل برج، مزین شده بود.

دومین بارو به همین شیوه ساخته شده، اما دو برابر بلندتر بود. سومین بارو نیز شکل چهارگوشی داشت و دیواری که آن را در برمیگرفت به بلندای ۶۰ ارش از سنگ سختی ساخته شده بود که می توانست برای همیشه سر جایش بماند!

بر هر ضلعی، درهای مفرغی و کنار این درها، ستون های مفرغی ۲۰ ارشی وجود داشت. این ستون ها به واسطه چشم اندازشان موجب ترس و وحشت می شدند؛ درها نیز امنیت را تضمین می کردند.

در بخش شرقی ارگ، به فاصله ۴ پلتری، کوهی به نام «شاهی» وجود داشت که گورگاه پادشاهان در آنجا واقع بود. در واقع، صخره نقر شده و چندین اتاق در مرکز آن وجود داشت که مقبره ها در آنجا قرار داشت. چون راه ورودی مصنوعی ساخته نشده بود، اجساد مومیایی شده به وسیله برخی ادوات بالا برده میشد و داخل این اتاق ها قرار می گرفت.

از دیگر سوی، در این ارگ، چندین سرا وجود داشت که به طرزی باشکوه آراسته شده، مختص پادشاهان و سران بود. همچنین خزانه هایی وجود داشت که برای نگهداری اموال ساخته شده بود.
اسکندر چندین جشن پیروزی را برای موفقیت هایش برپا و قربانی های باشکوهی به خدایان تقدیم کرد و سورهای درخشانی به دوستانش داد.
باری یک روز که ملازمینش در حال جشن و پایکوبی بودند و همچنان که باده گساری میکردند، مستی شان زیادت میشد، شور و حال عمیقی در وجود این مردم باده گسار رخنه کرد.
و یکی از زنان حاضر -یک آتنی به نام تائیس- اظهار داشت که زیباترین کار نمایانی که اسکندر در آسیا محقق خواهد ساخت، این خواهد بود که دسته دیونی سوسی را به همراهی زنان تشکیل دهد تا هدیش را به آتش کشند و دستهای زنان، آن چه را که شکوه پارسیان را جلوه گر می سازد، در چشم برهم زدنی ویران کند.
چون این سخنان به مردان جوانی خطاب شده بود که شور مستی، عقل را از سرشان پرانده بود، فردی -چنان که می بایست- بانگ برآورد که دسته را تشکیل دهند و مشعل را بیفروزند؛ این چنین همگان را ترغیب کرد از جنایت هایی که پارسیان نسبت به پرستشگاه های یونانی مرتکب شده بودند، کین بستانند.
دیگران نیز با تشویق و تمجید، رضایت خویش را ابراز کرده، گفتند که این عمل تنها برازنده اسکندر است و چون این سخنان شور و هیجان عمومی را به شاه منتقل کرده بود، جملگی از سالن جشن بیرون دویدند و بر آن شدند به افتخار دیونی سوس دسته ی پیروزی تشکیل دهند.
بی درنگ، تعداد زیادی مشعل گرد آوردند. چون مطربها به جشن دعوت شده بودند، شاه در میان آواز و صدای فلوت نی لبک ها برای تشکیل دسته به پیش آمد: تائیس روسپی، کار را سر و سامان داد.
وی پس از شاه، نخستین کسی بود که مشعل برافروخته ی خویش را به سوی هدیش پرتاب کرد. دیگران نیز چنین کردند و با توجه به وسعت آتش سوزی، تمام منطقه ای که هدیش اشغال کرده بود، بی درنگ، در شعله های آتش ویران شد و شگفت آور این که حرمت شکنی که خشایارشا، پادشاه پارس نسبت به آکروپل آتن روا داشته بود، به دست ضعیفه ای، همشهری قربانیان، کین ستانده شد. این زن، از روی سرگرمی، چندین سال بعد {از آتش سوزی آکروپل آتن}، همین برخورد را نسبت به پارسیان روا داشت!
پس از پایان این رویداد، اسکندر شهرهای پرسید را پشت سر گذاشت؛ برخی از آنها را با یورش و حمله و برخی دیگر را با بزرگ منشی مطیع ساخت. آنگاه اردو را جمع کرد و به دنبال داریوش راهی شد.

پایان

بن مایه:
-کتابخانه تاریخی: دیودور سیسیلی،حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری؛انتشارات جامی،تهران،۱۳۸۴ خورشیدی

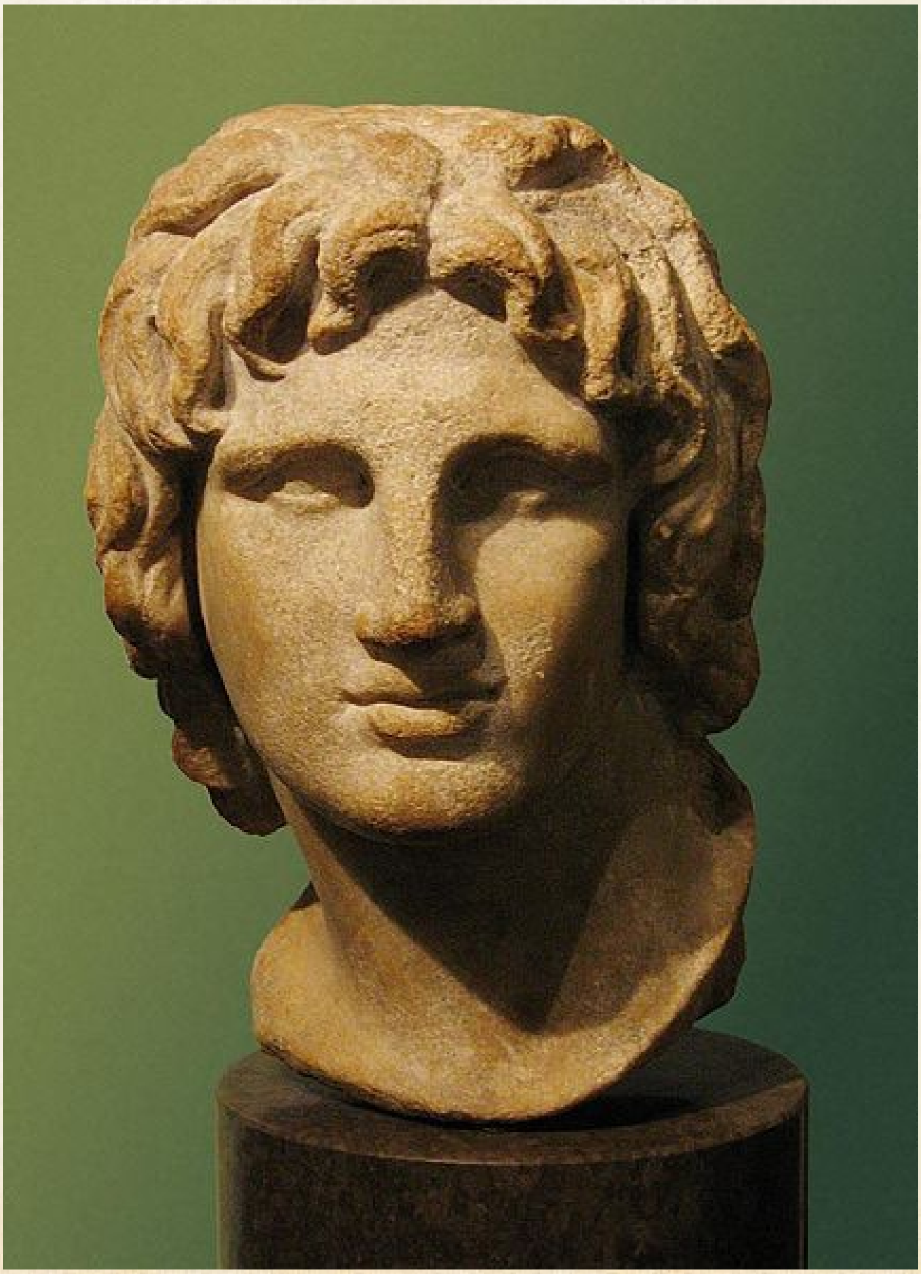

اشتراک امردادنامه

آیا می خواهید که از این پس «امردادنامه» را در صندوق پست الکترونیک خود دریافت کنید؟

برای اشتراک,کافی است به پایگاه اینترنتی «امردادنامه» رفته و در رویه نخست,در بخش «خبرنامه» نشانی پست الکترونیک خود را وارد کنید. از این پس شما مشترک گاهنامه هستید و شماره های تازه به گاه انتشار برای شما فرستاده می شود.

نشانی پایگاه اینترنتی امردادنامه
http://www.amordad.net/emag

میتوانی امشب ، عشق احساس کنی ؟

همه اشیا آرام ، سرشان را پی بازآمد روز ، بر زمین میمالند ،
هر چند که گرمای جهان مواج ، میتواند رویگردانی کند .
لحظه ای مسحور ، تا نهایت با من است
و برای من سرباز تهی از آرام ، کافی است اینکه کنارت باشم

میتوانی امشب ، عشق احساس کنی ؟
هست آنجاییکه که ما هم هستیم
و برای من آواره ی ناپخته همین کافیست ،
که به دست آوردیم
میتوانی امشب ، عشق احساس کنی؟
که چگونه شده است همدم خاک
کافی است ، هر چه شهزاده و ولگرد که ما ساخته ایم
به همان فرد که هست ، بهترین مومن باش

و برای همه کس دیر زمانی باقیست ، اگر تنها بفهمند
که این پرده ی رنگارنگ ، همه مان را تک تک ، جابجا خواهد کرد
خِرَد و قافیه ای ، بر جهان حکمرواست
چونکه قلب من آواره ی دریاها ، همزمان با دل تو در تپش است

شعر : تیم رایس
بر گردان : عرفان پوردایی

© Lily A. Se
http://lilyas.deviantart.com/

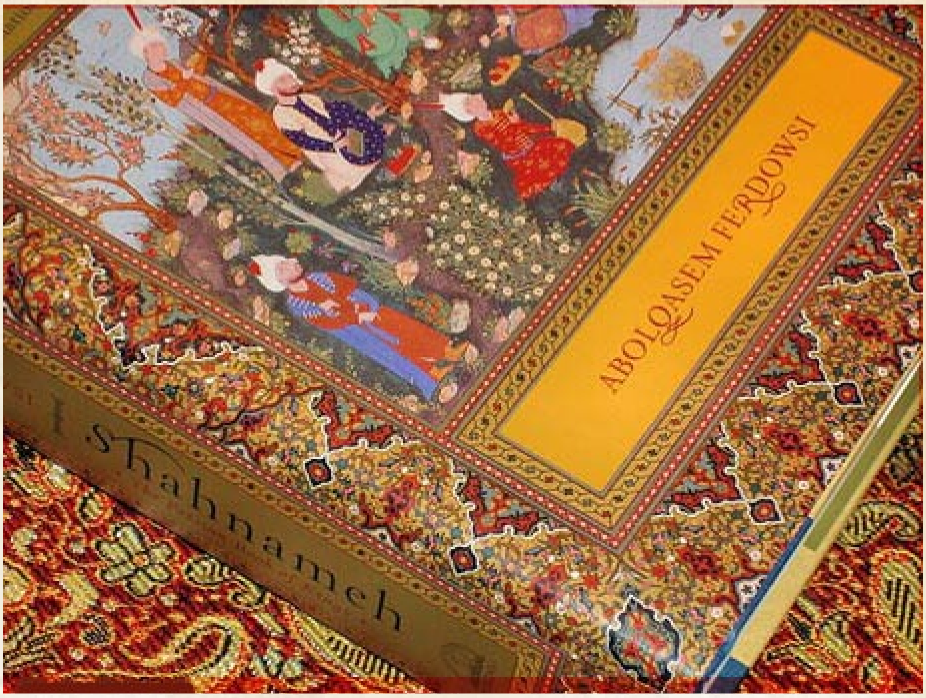

شاهنامه های پیش از شاهنامه فردوسی

نویسنده : یزدان صفایی

پیرامون نام شاهنامه همواره نکته ای بوده است که کمتر بررسی شده است و آن وجود ۵ دفتر بدین نام پیش از آغاز سرایش شاهنامه توسط فردوسی است.
در این جستار کوشیده شده است تا بیش از پیش این شاهنامه ها شناسایی بشوند.باشد که پسند آید.

۱)شاهنامه مسعودی مروزی :

مسعودی مروزی از سرایندگان نیمه دوم سده سوم و سالهای نخست سده چهارم هجری قمری است که شوربختانه آگاهی چندانی پیرامون او وجود ندارد.او نخستین کسی است به سرودن روایتهای تاریخی و حماسی ایران دست یازیدو شاهنامه منظومی پدید آورد.
شوربختانه از این شاهنامه تنها دو بیت نخستین و بیت پایانی آن باقی مانده است که نخستین بار در کتاب البدء و التاریخ اثر مطهر بن طاهر مقدسی در سال ۳۵۵ قمری آورده شده است

دو بیت آغازین:
نخستین گیومرث آمد به شاهی
گرفتش به گیتی درون پیشگاهی
چو سی سال به گیتی پادشا بود
کی فرمانش به هر جایی روا بود

و بیت پایانی:
سپری شد نشان خسروانا
چو کام خویش راندند در جهانا

نکته شگفتی آور این است که این شاهنامه در بحر هزج شش تایی نا سالم یا بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن(وزن دوبیتی های بابا طاهر) سروده شده است.

ثعالبی در کتاب غرر اخبار ملوک فرس؛ به دو فراز از این شاهنامه اشاره داشته است:

۱)و زعم المسعودی فی مزدوجته بالفارسیۀ أن طهمورث بَنی قهندز مرو

که اشاره به ساخت کهن دژ مرو توسط تهمورث دارد.

۲)و ذکر المسعودی المروزی فی مزدوجته الفارسیۀ انه قتله [أی قتل البهمن الزال] و لم یبق علی أحد من ذریته

بهمن(پسر اسفندیار)؛ زال را کشت و هیچ کس را از خاندان او باقی نگذاشت.

خوش بختانه از شاهنامه مسعودی در منظومه کوش نامه؛ آگاهی دیگری نیز دیده میشود. ایرانشاه بن ابی الخیر هنگام یاد کردن از جنگهای ایرانیان در زمان فریدون با سپاهیان بجه و نوبی در آفریقا؛میگوید:

زمین بجه هر که او دانُدش
جهان دیده مازندران خواندش
چو خواهی که رزم سیاهان تمام
بدانی؛تو را ره نمایم به کام
ز مسعودی این داستان باز جوی
که او رنج دیده ست از این گفتگوی
بدان هر که این کارنامه نهاد
ز شاهان ایران سخن کرد یاد

۲)شاهنامه ابولموید بلخی:

ابولموید بلخی که در سده چهارم و دوران سامانی زندگی میکرد؛ در بلخ زاده شده بود .شاهنامه ای را که او به نثر فراهم آورد شاهنامه بزرگ و شاهنامه مویدی نامیده اند.کهن ترین کتابی که از این شاهنامه نام برده تاریخ بلعمی میباشد.

این شاهنامه به نثری تحسین برانگیر و غیر قابل تقلید و دارای چنین گزارشهایی بوده است:
اخبار نریمان؛سام؛کی قباد؛افراسیاب؛لهراسف؛آغش وهادان؛کی شکن(به نقل از مجمل التواریخ)

ذبیح الله بهروز (در کتاب تاریخ ادبیات ایران؛جلد نخست؛رویه ۶۰۲ و ۶۱۱ و ۶۱۲) نوشته است:
شاهنامه ابولموید کتابی عظیم در شرح تاریخ و داستانهای قدیم بود و ان را شاهنامه بزرگ و شاهنامه مویدی هم میگفته اند.این کتاب بزرگ شامل بسیاری از روایات و احادیث ایرانیان راجع به پهلوانان و شاهان بود که اغلب آنها در شاهنامه ی فردوسی و سایر منظومه های حماسی متروک مانده و از آنها نامی نرفته یا به اختصار سخن گفته شده است.. قدیمیترین ماخذی که در آن به شاهنامه ابولموید بلخی اشاره شده کتاب تاریخ بلعمی است و چون این کتاب مقارن سال ۳۵۲ تالیف شده است؛پس شاهنامه بولموید و اجزای آن در نیمه اوایل قرن چهارم و ظاهراً در اوایل آن قرن نوشته شده بود.... ابوالموید بلخی دارای آثار منظوم و منثور؛هر دو؛بوده و او را باید یکی از شاعران و نویسندگان پر کار سامانی دانست.

۳)شاهنامه ابو علی بلخی:

ابو علی محمد بن احمد بلخی؛شاهنامه خود را بر پایه نوشتارهای این پژوهندگان سرایید:
روزبه دادویه(این مقفع)مجمد بن جهم برمکی(هشام بن قاسم)؛بهرام بن مردانشاه(موبد شهر شاپور) بهرام بن مهران اسفهانی؛بهرام مجوسی.

ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه پیرامون آغاز این شاهنامه گفته است که ابوعلی بلخی پس از سنجش و کنار هم گذاشتن نسخه ها و نوشتارهای فراوان؛به نوشتن آن اقدام کرده است(بنگرید به رویه ۳۸ و ۳۹ کتاب دیباچه شاهنامه/امید عطایی فرد)

۴)شاهنامه ابو منصوری:

شوربختانه از این نوشتار تنها پیش گفتاری بر

جای مانده است که البته برخی آن را دیباچه پنداشته اند.

گزارشگران این شاهنامه عبارتند از:

۱)ماخ/پیر خراسانی از هری(هرات)
۲)یزدان داد پسر شاپور/از سیستان
۳)ماهوی خورشید پسر بهرام/از نیشابور
۴)شادان پسر برزین/از توس

بر اساس شوندهای زیر پیش گفتار منسوب به شاهنامه ابومنصوری تنها گزارشی بر این شاهنامه است نه دیباچه ی آن:

آ)چهار گزارشگر شاهنامه ابومنصوری؛همگی زرتشتی و دارای زبان ها و دفتر های پهلوی بودند.فردوسی آنان را موبد و پهلوانی ساخن خوانده است. با در آمیختن دفتر ها و گزارش ها؛شاهنامه ابومنصوری پدید آمد.

پ)معمولاً منظومه های پارسی از دفترهای پهلوی به شعر در می آمد و نه از نثر فارسی؛مانند منظومه ویس و رامین

پ۳)نویسنده ی دیباچه منسوب به ابومنصوری؛ابومنصور المعمری نیست زیرا از او به گونه سوم شخص یاد میکند.برای نمونه هنگام بر شمردن نسب نامه و یا زمانیکه از زبان عبدالرزاق میگوید:
پس دستور خویش ابومنصور ابولمعری را بفرمود....چاکر او ابومنصور المعمری به فرمان او نامه کرد...

ت)شاهنامه های کهن دارای دیباچه ای رسمی بودند که با ستایش خدا؛خرد آفرینش؛پیامبر ایرانی و شاه؛آغاز و دنبال میگشت اما پیش گفتار موسوم به ابو منصوری دارای چنین آیین و قاعده ای نیست و بیشتر به گزارش و تفسیری از سوی یک نویسنده ناشناس شباهت دارد.

۵)گشتاسب نامه دقیقی:

ابو منصور محمد ین احمد دقیقی معاصر منصور بن نوح سامانی و نوح بن منصور بود که در سال ۳۶۸ کشته شده است.
دقیقی به فرمان نوح بن منصور ؛به نظم در آوردن شاهنامه ابومنصوری را آغاز کرد.

از او هزار بیت در گزارش پادشاهی گشتاسب و نمایان شدن اشو زرتشت در بحر تقراب ۸ رکنی ناسالم سروده شده است.

گشتاسب نامه او با بزرگواری فردوسی دز شاهنامه کنونی جای گرفته است.

این گشتاسب نامه با ابیات زیر آغاز میشود:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از تخت و بربست تخت
به بلخ گزین شد بر آن نوبهار
که یزدان پرستان بدان روزگار
مر آن جای را داشتندی چنان
چو مر مکه را تازیان این زمان

که فردوسی با این بیت؛سروده دقیقی را دنبال میکند:

کنون رزم ارجاسب را نو کنیم
به طبع روان باغ بی خو کنیم

پس از این شاهنامه ها بود که فردوسی با سود جستن از شاهنامه ابومنصوری و همه گزارشهای نوشتاری و شفاهی آن زمان دست به سرودن شاهکاری زد که بعد ها شاهنامه نام گرفت.
باشد که فردوسی و شاهکار او را پاس بداریم.

بن مایه ها:
۱)کتاب دیباچه شاهنامه/ویرایش و گزارش:امید عطایی فرد/انتشارات آشیانه کتاب
۲)فرهنگ دهخدا
۳)مقاله شاهنامه و شاهنامه سرایان/ابراهیم صفایی

اصلاح طلبان عهد قاجار

نویسنده:حسین شیخ زاده

«اصلاح» آن دسته از دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی را گویند که در چارچوب و قوانین نظام برای بهبود و توسعه و از درون نظام صورت می گیرد.در دوره ی قاجار شمار اندکی از سرآمدان،از درون حاکمیت به فکر ایجاد دگرگونی و تغییر در وضع موجود افتادند. این اندیشه و انگیزه بر اثر عوالی نظیر ارتباط با کشورهای غربی و آگاهی از میزان پیشرفت این کشورها،ورود برخی کتابها و روزنامه ها از کشورهای صنعتی به ایران،آشکار شدن عقب ماندگی و فاصله ایران در مقایسه با کشورهای پیشرفته در رویارویی نظامی و... به وجود آمد. در زیر اقدامات اصلاح طلبانه ی تعدادی از این حاکمان را به صورت مختصر مورد ارزیابی قرار می دهیم.

عباس میرزا

عباس میرزا،فرزند و صدراعظم فتحعلی شاه و فرمانده نظامی در جنگ های ایران و روسیه،ضعف و زبونی سپاه ایران در مقابل تجهیزات سپاه روس را از نزدیک دیده بود و اولین کسی بود که از میان گروه حاکم در صدد بر آمد تا اوضاع موجود را لااقل در حد محدود تغییر دهد.

مهمترین اقدام عباس میرزا در راستای توسعه،تشکیل ارتش جدید و افزایش توان دفاعی کشور در مقابل تهاجم نیروها بیگانه بود.قبل از اصلاحات او،دفاع از کشور به صورت پراکنده،توسط ایلات و قبایل صورت می گرفت. نیروهای پیاده نظام فاقد اسلحه ی مناسب بودند و سواره نظام نیز از ایالات گرفته می شد و حتی تهیه اسب نیز بر عهده ی خود آنها بود.[لاچینی ابوالقاسم]وی«به کمک فرانسوی ها،در صدد ایجاد قوای نظامی مدرنی به نام نظام جدید بر آمد که امروزه آن را به نام ارتش می شناسیم. سربازان و سپاهیان نظام جدید،دیگر وابستگی قومی و قبیله ای نداشتند.آنان به استخدام نظام جدید در می آمدند و حقوق دریافت می کردند[زیبا کلام صادق].عباس میرزا،سربازان ارتش جدید را از میان رشیدترین و شجاع ترین جوانان کشور انتخاب می کرد.این ارتش دارای لباس متحدالشکل بود که دولت تهیه می کرد. وی برای تعلیم سپاهیان،معلمین متخصصی در حرفه های مختلف جنگی را از فرانسه و انگلستان استخدام کرد و موفق شد ظرف مدت دو سال،دوازده هزار سرباز با اسلحه و لباس نظامی تامین کند[لاچینی]».

این اقدام اگرچه در سطح محدودی انجام می گرفت،اما اهمیت آن از یک سو در پایه ریزی سنگ بنای ارتش در تاریخ معاصر ایران و از سوی دیگر،نخستین اقدامی بود که ساختار سیاسی را از نظام ایلی تفکیک می کرد زیرا تا قبل از آن،حکومت ها برای دفاع از کشور به سران ایلات و قبایل وابسته بودند.عباس میرزا برای تامین اسلحه مورد نیاز ارتش خود به صنعت اسلحه سازی و به تبع آن نیروی متخصص نیاز داشت.بدین ترتیب،ضرورت آموزش علوم جدید مطرح شد.«عباس میرزا برای تجهیز قشون جدید به فکر یک کارخانه توپ سازی،یک کارگاه تولید تفنگ سرپر و دارالترجمه ای برای کتب راهنمای نظامی و مهندسی در تبریز بنا نهاد. برای حفظ آن،نخستین میسیونرهای ایرانی در خارج را در پاریس و لندن دائر کرد.برای تامین آتیه این تاسیسات،نخستین گروه دانشجویان ایرانی را به اروپا اعزام کرد.آنان ملزم به تحصیل دروس عملی چون علوم نظامی،مهندسی،اسلحه سازی،طب،نقشه برداری و زبانهای جدید بودند[آبراهامیان یرواند]».

اصلاحات عباس میرزا،به امور نظامی محدود نمی شد.او در زمینه امور عمرانی و رفاهی نیز به اقداماتی دست زد که می توان آنها را گامهای موثری در زمینه توسعه و آبادانی کشور دانست. ساخت قلعه ها و خندقهایی جهت افزایش ضریب امنیتی شهرها و مناطق مرزی،احداث توقفگاه های عمومی و کاروانسراهایی در راه ها،احداث پل جهت تسهیل تردد مسافران،تنظیم مالیات املاک بر اساس میزان آبادانی و ویرانی آنها،ترویج ملاقات عمومی با مردم،بخشی از برنامه های اصلاحی ولیعهد اصلاح طلب قاجار بود[لاچینی ابوالقاسم].

از آنجا که عامل اصلی پیدایش فکر اصلاحات در عباس میرزا،ضعف بنیه نظامی بود،اقدامات او نیز عمدتا در چارچوب توسعه نظامی و اقتصادی قرار داشت که با توسعه سیاسی و تغییر ساختار سیاسی ارتباط چندانی نداشت.در شرایطی که نخبگان حاکم،مشغول بهره گیری از امتیاز و موقعیت مسلط خویش بودند،ولیعهد که بر اساس عرف حاکم باید در کاخ ولایتهدی خویش به انتظار مرگ پدر و رسیدن به سلطنت می نشست،به جبهه نبر عزیمت کرد و در بازگشت از این ماموریت در صدد برآمد به کار دشوار اصلاح و دگرگونی بپردازد.اما ساختار سیاسی حاکم،چنین اجازه ای را به او نمی داد،چنانکه نخبگان نوساز بعدی نیز با این موانع بزرگ برخورد کردند.

قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم فراهانی،صدراعظم محمد شاه،یکی از حاکمان توسعه خواه و اصلاح طلب عصر قاجار است که در راستای بهبود اوضاع کشور،به ویژه حفظ استقلال و تمامیت ارضی و مقابله با دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران،تلاشهای چشمگیری داشته است.در شرایطی که قائم مقام به صدارت رسید،کشور دچار بحران بود.پس از مرگ شاه پیشین،وضع مملکت از هم پاشیده بود.افراد گوناگون در نقاط مختلف کشور سر به شورش برداشته بودند.شاهزادگان در پی رسیدن به سلطنت بودند و وضع مالی کشور به گونه ای بود که در خزانه دولت،پولی برای مسافرت ولیعهد از تبریز به تهران یافت نمی شد[رضاقلی علی]. قائم مقام،برای اعزام دانشجو به خارج،توسعه صنعتی،به کارگیری متخصصین خارجی و افزایش سطح علمی کشور تلاشهای زیادی به عمل آورد.

او در زمینه حفاظت از منابع ملی در مقابل قدرتهای خارجی از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد«چون می دانست «تجارت بی در» موجب اضمحلال اقتصادی ایران در مقابل قدرت اقتصادی غرب می شود،با اجرای قرارداد کاپیتولاسیون و قرارداد تجاری ضمیمه ترکمان چای به شدت مبارزه کرد[رضاقلی علی]».در امور داخلی نیز از سوءاستفاده درباریان از اموال عمومی جلوگیری کرد.سرانجام موضع گیری

مخالفان داخلی و خارجی او را از پای درآورد.

میرزا تقی خان امیرکبیر

در میان حاکمان نوساز,گسترده ترین اقدامات برای رسیدن به توسعه را میرزا تقی خان فراهانی,صدراعظم ناصرالدین شاه,انجام داده است.میرزا تقی خان ملقب به امیرکبیر,در مقایسه با عباس میرزا نسبت به عقب ماندگی ایران آگاهی بیشتری داشت.او در یک سفر خارجی,تحولات و دگرگونی اوضاع کشور روسیه را از نزدیک دیده بود و انگیزه های زیادی برای ایجاد تحول و دگرگونی داشت.پس,اقدامات او به مراتب گسترده تر از اصلاحات سایر نخبگان نوساز بود.اصلاحات او را می توان چنین دسته بندی کرد:

۱-اصلاحات سیاسی,اداری و نظامی

امیرکبیر القاب و عناوین درباریان را که تنها دلیل استفاده آنها از مواهب بی شمار بود,لغو کرد.«آیین شکنجه زندانیان و مظنونین را ممنوع گردانید,رسم بست نشستن را شکست و حکومت قانون را استوار کرد[زیباکلام صادق]».
در جهت اصلاحات اداری به اقدامات زیر دست زد:
«تعیین مشاغل و میزان حقوق و مقرری هر شغل و مبارزه جدی با کاهلی کارمندان و جلوگیری از رشوه خواری,اصلاح وضع چاپارخانه دولتی به صورتی که آماده حمل و نقل محموله های پستی به اقصی نقاط کشور گردید,ایجاد قراول خانه در معابر و راه ها برای حفظ چاپارها و محمولات پستی,تاسیس دایره پاسبانی و آگاهی در پایتخت و نظارت دقیق بر اعمال کارمندان عالی رتبه دولت و ولاهٔ و حکام ولایات[نجمی ناصر]».او به امور نظامی و ارتش سر و سامان داد.حقوق معین برای نظامیان در نظر گرفت.کارخانه اسلحه سازی تاسیس کرد. لباس متحدالشکل نظامی در نظر گرفت و از تعدی و تجاوز نظامیان به اموال مردم جلوگیری کرد.
همچنین,ساماندهی ارتش به سبک اروپایی,تهیه کتابهای مربوط به قنون نظامی,احداث عمارت توپخانه در تهران و چندین سربازخانه در تهران و شهرستان ها و مناطق سوق الجیشی کشور از جمله اقدامات امیرکبیر در تجهیز ارتش می باشد.[شمیم علی اصغر]

۲-اصلاحات اقتصادی

تاسیس کارخانه های قند و شکر در مازندران,کاغذسازی در تهران,حریربافی در کاشان و...,اعزام افرادی به اروپا برای آموزش فنون مختلف صنعتی,وصول مالیات ها عقب افتاده,حذف مستمری های درباریان از بودجه عمومی,صرفه جویی در هزینه های دربار و ایجاد تعادل بین هزینه ها و درآمدها از جمله اقدامات امیرکبیر در راستای بهبود وضع اقتصادی مملکت بود.[شمیم علی اصغر]
امیر در راستای توسعه ی اقتصادی,«پانزده کار خانه بنا کرد:کارخانه توپ سازی,تولید اسلحه سبک,لباس متحد الشکل,سردوشی و نشان,منسوجات پشمی,البسه,چلوار,درشکه,سم اور,کاغذ,چدن,سرب,مس و شکر[آبراهامیان]».
از اقدامات مهم امیرکبیر در بخش اصلاحات اقتصادی,تدوین نظام مالیاتی و تامین هزینه های دولت از راه مالیات بود.در دوره قاجار,به هنگام کاهش قدرت حکومت,حاکمان محلی و خوانین از پرداخت مالیات سرباز می زدند. فاصله میان سلطنت دو پادشاه,یکی از موارد ضعف قدرت و پیدایش دوره فترت بود.در آغاز صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر نیز این وضع قابل مشاهده است.چرا که هم خزانه دولت خالی بود و هم اصلاحات امیرکبیر به منابع مالی نیاز داشت.امیر از یک طرف به وسیله معتمدان و با نیروی نظامی جدیدی که ترتیب داده بود,مالیات های عقب افتاده را وصول کرد و از طرف دیگر,کلیه مستمری ها گزاف را که بدون استحقاق به درباریان می دادند,از بودجه حذف کرد[شمیم علی اصغر].وی در نظام جدید مالیاتی,تبعیض میان سران ایلات و افراد قدرتمند با سایر مردم را از بین برد و مالیات اراضی را به صورت عادلانه و بر اساس قیمت روز زمین ها وضع کرد.

۳-خبرگیری و نظارت

یکی از اقدامات امیرکبیر,نظارت بر عملکرد کارگزاران حکومت بود.وی شبکه خبررسانی یا به اصطلاح«خفیه نویسی» منظمی ایجاد کرده بود.این شبکه علاوه بر نظارت بر ماموران حکومت,کارکردهای دیگری نیز داشته است:
«دستگاه خبررسانان امیر,در سه جهت اصلی کار می کرده است.یکی خبرگیری از وضع ولایات و کردار ماموران دیوانی و لشکری,خاصه در امر منع رشوه گیری و سیورسات و جلوگیری از تعدی مالیاتی و دستبرد به حقوق طبقه روستایی.دیگر,گزارش وقایع شهری,خاصه از لحاظ نظم و امنیت عمومی,و سوم,مراقبت در فعالیت سفارت خانه های خارجی در تهران[آدمیت فریدون]».
افزایش کارایی سیستم بروکراسی,تامین امنیت و مقابله با توطئه گروه هایی مانند بابیان و پیشگیری از توطئه بیگانگان در روند امور,از جمله پیامدهای ایجاد این سیستم اطلاعاتی بود.اهمیت این کار عمدتا ناشی از این بود که عده زیادی از درباریان و رجال فاسد و همچنین,برخی قدرتهای استعماری که اقدامات امیرکبیر به زیان آنها بود,به کار شکنی در روند اصلاحات او می پرداختند.

۴-سیاست خارجی

نفوذ و سلطه دو ابر قدرت روسیه و انگلیس در دستگاه حکومت قاجار,یکی از ویژگیهای این دوره است.«بعد از شکست ایران از روسیه و عقد معاهده های بسیار شوم با دول خارجی,یعنی از اواخر عهد فتحعلی شاه,نفوذ نمایندگان روس و انگلیس به قدری در ایران زیاد شده بود که کمتر کاری بدون اجازه و صوابدید ایشان می گذشت[اقبال آشتیانی عباس]».امیرکبیر در بر خورد با نمایندگان کشورهای خارجی با غرور برخورد می کرد و به آنان اجازه دخالت در امور ایران را نمی داد.وی در عین رعایت اصول دیپلماسی و احترام به دیپلمات ها,از منافع ملی دفاع می کرد.او با شناخت سیاست ها و مقاصد انگلیس و روسیه از دادن امتیاز به یکی و تحریک دیگری حذر می کرد.
در برقراری رابطه با سایر کشورها نیز,منافع کشور را در نظر می گرفت.یکی از مسائل سیاست خارجی ایران در عصر قاجار,مسئله افغانستان و حاکمیت ایران بر هرات بود:«سیاست امیر در هرات و افغانستان از درخشان ترین فصول زندگانی سیاسی اوست.حاکمیت ایران را بر هرات تثبیت گردانید,حقوق حاکمیت اجرا گشت و مظاهر تازه ای یافت.از نظر سیاسی,هرات را به سبک نظام لشکری ایران در آورد و اسلحه و مهمات به آنجا فرستاد... حکمران هرات,فرمانبردار مطلق دربار پادشاه گشت[آدمیت فریدون]».
امیرکبیر برای حفظ استقلال سیاسی کشور,حتی میانجی گری بیگانگان را در اختلافات داخلی تحمل نمی کرد.به عنوان مثال در فتنه سالار در خراسان و به هنگام محاصره مشهد,نمایندگان روسیه و انگلستان می

خواستند میان امیر و سالار,مصالحه کنند,اما امیرکبیر این روش را خفت بار می دانست و می گفت:«اگر آشنا کردن مردم مشهد به وظایفشان,مستلزم قتل بیست هزار نفر باشد,او این حالت را بر تصرف شهر به وساطت خارجیان ترجیح می دهد[اقبال آشتیانی]».

۵-توسعه فرهنگی

انتشار روزنامه,تاسیس دارالفنون,اعزام دانشجو به اروپا برای آموزش علوم جدید,استخدام معلمین اروپایی,ترجمه برخی کتاب های لاتین به فارسی و ده ها اقدام دیگر که توسط امیرکبیر صورت گرفت,چهره فرهنگی کشور را دگرگون کرد.به ویژه دارالفنون که در واقع نخستین دانشگاه به سبک جدید در ایران بود نقش عمده ای در توسعه کشور ایفا کرد.دارالفنون دارای هفت شعبه:پیاده نظام,توپخانه,مهندسی,سواره نظام,پزشکی و جراحی,داروسازی و معدن شناسی بود و هر یک از استادان اروپایی,یکی از محصلین اعزامی به اروپا را که به ایران باز گشته بودند,برای مترجمی خود انتخاب کردند[شمیم].

اقدامات گسترده امیر,واکنش برخی درباریان و قدرتهای استعماری را بر انگیخت و سر انجام توطئه مخالفان و تضاد ساختاری میان نظام استبدادی و اصلاحات,منجر به عزل و قتل او شد.پس از امیرکبیر,میرزا آقاخان نوری به صدارت رسید و نه تنها روش امیر را ادامه نداد بلکه کشور را به قهقرا کشاند و دوباره شرایط و اوضاع قبل از صدارت امیرکبیر بر کشور حکم فرما شد.

سپهسالار

میرزا حسین خان مشیر الدوله (سپهسالار), صدراعظم ناصرالدین شاه,نیز یکی از نخبگان نوساز عصر قاجار است.اگر چه در خصوص برخی اقدامات سپهسالار نظیر نقش او در انعقاد قرارداد رویتر,ایرادهای جدی وجود دارد(که بررسی

آنها نیازمند یک بحث جداگانه است),تلاش های وی در راستای تغییر وضع موجود,او را در زمره نخبگان نوساز و توسعه خواه قرارداده است.اصلاحات سپهسالار ۲۰ سال بعد از عزل امیرکبیر آغاز شد.سپهسالار در مدت ۱۰ سال وزارت و صدارت خود,تلاش کرد تا اوضاع آشفته مملکت را سر و سامان دهد.به منظور تصمیم گیری جمعی در امور مملکتی,نهادی به نام دارالشورای کبری تاسیس کرد,به اصلاح قوانین پرداخت و حدود اختیارات حکام ولایات را مشخص کرد[آدمیت فریدون].به منظور کاهش دخالت حکام ولایات و روسای قشون,قانون نامه ای تنظیم کرد.جهت کلی این قانون عبارت بود از:سلطه نظام کشوری بر دستگاه لشکری,تعیین رابطه قانونی میان حکام و فرماندهان سپاه و جلوگیری از تصرف غیرقانونی هر کدام از دو دستگاه کشوری و لشکری.

وی در امور اداری و فرهنگی,اصلاحات زیر را به عمل آورد:تعیین ساعات کار ادارات,ایجاد پستخانه و تمبر پستی,تاسیس مدارس جدید,اصلاح و ترقی دارالفنون,احداث مدرسه و کتابخانه سپهسالار[آدمیت].اوضاع اقتصادی نیز در آغاز صدارت او آشفته ,و قحطی,فقر عمومی و بیکاری بر مملکت حکمفرما بود. سپهسالار,برای بهره برداری از معادن از مهندسان اتریشی استفاده کرد,سرمایه گذاری داخلی را تشویق کرد و چند کارخانه اسلحه سازی,ضرب سکه,«چراغ الکتریسته» و... تاسیس کرد.[آدمیت]

از جمله اقدامات مهم سپهسالار,مبارزه جدی با فساد مالی حکام بود.در این بین,حتی با عموهای شاه و ظل السلطان,فرزندشاه نیز به مقابله پرداخت.میزان مالیات هر یک از ولایان را مشخص کرد و حکام را از تعدی به مردم و گرفتن مالیات بیش از حد مقرر بر حذر داشت.

برگرفته از

شیخ زاده حسین,نخبگان و توسعه ایران,تهران,مرکز بازشناسی اسلام و ایران,۱۳۸۴.

بن مایه ها:

-آبراهامیان یرواند,ایران بین دو انقلاب,ترجمه کاظم فیروزمند,تهران,نشر مرکز,۱۳۷۷

-آدمیت فریدون,امیرکبیر و ایران,تهران,انتشارات خوارزمی,۱۳۴۸

-اقبال آشتیانی عباس,میرزا تقی خان امیرکبیر,تهران,انتشارات دانشگاه تهران,۱۳۴۰

-رضاقلی علی,جامعه شناسی نخبه کشی,تهران,نشر نی,۱۳۷۷

-زیباکلام صادق,سنت و مدرنیته,تهران,انتشارات روزنه

-شمیم علی اصغر,ایران در دوره سلطنت قاجار,تهران,کتابخانه ابن سینا,۱۳۴۲

-لاچینی ابوالقاسم,عباس میرزا,تهران,بنگاه مطبوعاتی افشاری,۱۳۲۶

-نجمی ناصر,چهره امیر,تهران,موسسه مطبوعاتی عطایی,۱۳۶۸

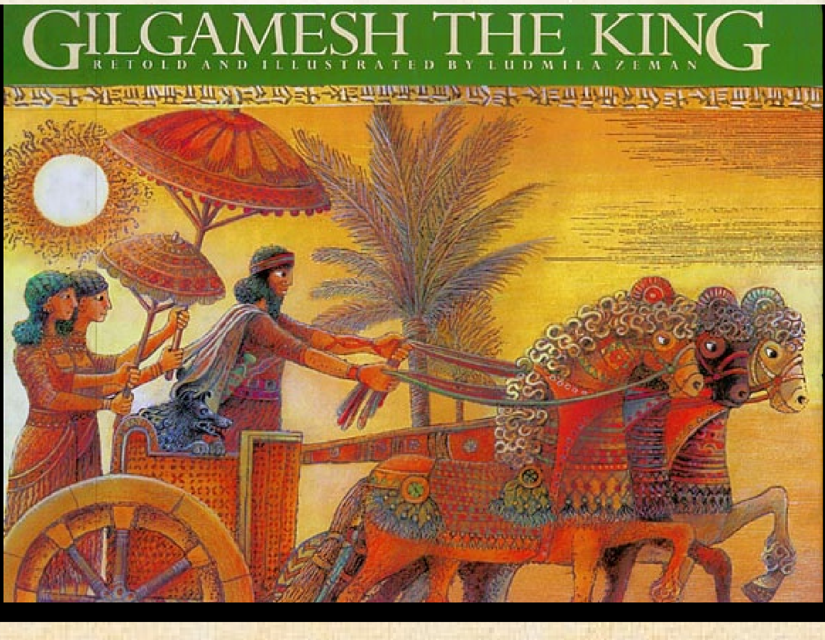

نام عراق یادگار سومریان است

شاپور می نویسد:

همان گونه که از نام عراق روشن است ، نام سومریان را بر پیشانی دارد.اوروک Uruk پایتخت سومریان بود.از آنجا بود که گیل گمش شاه ، به همراه دوستش انکیدو به سوی خاور ، یعنی کردستان و مازندران رفت تا راه عمر جاودانه را بیابد

انکیدو دوست شاه بمرد ، گیل گمش نتوانست راه زندگی ابدی را بیابید.اما پس از بازگشت دریافت راز زندگی جاودانه در نیکی به مردم است.و از این رو به راستی جاودانه شد.

واژگان پارسی در زبان های زنده ی دنیا

نویسنده : سینا صالحی

برخی از واژگان انگلیسی که ثابت شده از کلمات فارسی برداشت شده اند:

Towel =حوله = گیلکی توال
Devil=دیو
Moon = ماه
Lip = لب
Bad = بد
Key = کلید
Body = بدن
Daughter = دختر
Caravan = کاروان
Dinar = دینار که ریشه فارسی دارد
Plataea = فلات
Pepper = فلفل
Spinach = اسفناج
Candy = قند
Orange = نارنج ، ترنج
Lemon = لیمو
Saffron = زعفران
Sponge = اسفنج
Carcass= کرکس
Cow = گاو
Duck = اردک
Canary = قناری
Chin = چانه
Name = نام
Door = در
Mother = مادر

برخی از واژگان عربی که از کلمات فارسی گرفته شده است:

انجمن، ارغوان، بربط، بنفشه، بادیه، گلاب، گلستان، دیبا، دهقان، یاسمن، یاقوت، زیر، زبرجد، مرو، آس، مرزنگوش، مهره، مشته، نرگس، سوسن، سمسار، سیەسنبل، تاج، تنبور، خبری، خسروانی، چنگ، زمان ، مهرجان(به معنی جشنواره از مهرگان) ، برنامج(برنامه) ، تنور ، خندق ، قنات ، قلعه ، برزخ ، عدس ، جص(گچ) ، خنجر (خونگر) ، دین ، سراج (چراغ) ، دکا دکا (تکه تکه) ، نمارق(جمع واژه نرمک به معنی بالش) ، وزیر(وچیر پهلوی) و ...

برخی از واژگان فارسی که به زبان ترکی راه پیدا کرده است:

Portakal	پرتقال
Turunç	ترنج
Şeftali	شفتالو
Muz	موز
Istasyonu	ایستگاه (فرانسه و انگلیس station)
Narçıl	نارگیل
Trabzon hurması	خرمالو (خرمای ترابوزانی)
Hurma	خرما (ترکها معمولا خ را هم نمی توانند تلفظ کنند و به جای آن ح می گویند !)
Hazan	خزان (پاییز)
Hiç	هیچ
Düşman	دشمن
Dehşet	دهشت ، وحشت ، هراس ، ترس
Bahar	بهار
Mazar	گور(مزار)
Kivi	کیوی
Armağan	هدیه (ارمغان فارسی)
Ezgil	ازگیل
İncir	انجیر
Limon	لیمو
Teroristler	ترس افکنان
Badem	بادام
Fındık	فندق
Kafes	قفس
Akşam	آخشام – اول شب – شامگاه (آق(سفید) +شام فارسی)
Çabuk	تند ، با شتاب ،سریع (چابک فارسی)
Dert	درد (ترکها معمولا دال های آخر کلمات را نمی توانند تلفظ کنند و بجای آن می گویند ت . مثلا به جای احمد می گویند آحمت یا بجای امید می گویند اومیت یا به جای محمود می گویند ماحموت)
Dut	توت
Omit	امید
Renk	رنگ
Ahenk	آهنگ موسیقی
Sepet	سبد
Din	دین
Adalet	برابری
Adam	آدم
Put	بت
Afet	آفت
Şahane	شاهانه
Hem	هم

بن مایه:
۱) www.amordad.net/forum
۲)فرهنگ دهخدا

برابرهای پارسی

گاری از گروه زبان و ادب

آباژور - نورتاب
آب حیوان - آب زندگی (همان آب حیات است) آب خضر نیز گویند
آب راکد - آب ایستا، آب مرده
آب طلا - آب زر
آب قند - آب پانیر
آب لیم - آب آمیخته
آپارات - دستگاه
آپارتاید - جدا زیستی
آپارتمان - کاشانه
آتش طبع - تندخوی آتشی
آتش مزاج - تند، تندخوی
آتمسفر - نوار، پناد
آتی - آینده
آثار هنری - فراورده های هنری
آثار باقیمانده - بازمانده ها، مانده ها
اثام - گناهان، بزه ها
تاریخ = پیشینه
تخریب = ویران کردن
خراب = ویران
خروج = برون رفت
دلیل = شوند - فرنود
عموم = همگانی
لایق = شایسته
لیاقت = شایستگی
مورخ = پیشینه نگار
مخرب = ویران کننده

زن ایرانی در گذر تاریخ

گردآوری : ارشام پارسی

دیدگاه زن در ایران باستان

با اندوه بسیار که بزرگترین کتابخانه های ملی و تاریخی و علمی ایران(گندی شاپور -کسروی) توسط تازیان (اعراب) به آتش کشیده شد و هزاران کتاب ایرانی به گفته مورخ و جامع شناس بزرگ عرب(ابن خلدون) نابود شد و به دریا ریخته شدند و بسیاری از بزرگان این سرزمین گمنام ماندند و اثری از آنان یافت نشد ولی با شادی تمام خداوند را سپاسگذاریم که با همه این فراز و نشیب های یورش اسکندر گجستک و یورش تازی بدوی هنوز نام چنین زنان بزرگی از سرزمین مقدس ایران برای ما به جای مانده است . امید بسیار بر آن دارم که این نوشتار الگوی شیر زنان آریا بوم برای حفظ کیان ایران زمین باشد و همیشه این بانوان بزرگ منش را در خاطر داشته باشند و بدانند که تاریخ و نوادگان آینده ما مدیون آنها است . از آنجایی که در دین نیاکان ایران - زن دارای ارزشی برابر با مرد بوده است از همین روی در تمام تاریخ ایران پیش از اسلام کمتر تبعیض جنسیتی بین زن و مرد دیده شده است و بارها شاهد آن بودیم که آنان در مهم ترین پستهای امپراتوری ایران تکیه زده بودند .

احترام به جایگاه زن در ایرا ن باستان :

در دوران شاهنشاهی هخامنشی زنانی بوده اند که در چندین مورد بالاتر از مردان قرار داشته اند . نمونه بارز آن کتیبه های پرسپولیس(تخت جمشید) یا دریاسالاری بانو آرتمیز است . طبق گفته پرفسور گیل استاین - دکتر دیوید استروناخ - پرفسور ریچای فرای و پرفسور علیرضا شاپور شهبازی(موسسه شرق شناسی شیکاگو و موزه ایران باستان)

داریوش بزرگ برای بنا نهادن کاخهای پارسه از زنان به عنوان یکی از مهم ترین نیروهای کاری استفاده می کرد . به شکلی که در چندین مورد کتیبه بدست آمده نوشته شده است که زنی در اینجا مسئول بیش از ۱۰۰ نفر کارگرمرد بود و یا زنی دیگر به دلیل مهارت شغلی اش حقوقی معادل ۳ مرد دریافت میکرده است . یا در کتیبه ای دیگر آمده زنان کارگر باردار در ساختن پارسه از حقوق شاهنشاهی برای استراحت و بارداری استفاده کردند .

"سات اسپ" یکی از خویشاوندان درباره شاهنشاهی هخامنشی بود که به دلیل تجاوز به دختر باکره ای در ایران محکوم به مرگ شد. سپس مادر وی نزد شاهنشاه رفت وشفاعت پسر را نمود . شاهنشاه ایران فرمان داد که اگر نمی خواهی او اعدام شود باید دور آفریقا را با کشتی بگردد و ماجرای آنجا را به رشته تحریر درآورد . ولی او از ترس بیابانهای آفریقا و سفرهای داراز دریایی از سفر پرهیز کرد و به دروغ پس از مدتی وانمود کرد که آفریقا را کامل دیده است . ولی داستانهای او با دید بزرگان ایران خیالی شناخته شد و در نهایت وی به جرم تجاوز به دوشیزه ای ایرانی به دار آویخته شد (آرمانهای شهریاران ایران باستان - دلفگانگ کنادت۱۸۴) پس از نشستن شاهنشاه پوران دخت بر اریکه پادشاهی امپراتوری ایران با مردمان تهی دست چنین سخن می گوید : اینک که من بر تخت شاهنشهی نشستم سوگند یاد میکنم که انجمن ها و گروهها کشور را متلاشی نکنم و آنان را یاری دهم . مردمانی را که از گنج ها و ثروتهای ایران بهره ای نجستند را یاری دهم و سهم هر ایرانی را به مساوات تقسیم کنم .مبادا کسی در سرزمینهای ایران مستمند و تهی دست باشد که من از این کار اندوهناک میشوم(فردوسی بزرگ).نمونه ای دیگر در رابطه با برابری زنان و مردان میتوان به این گزارش سازمان میراث فرهنگی ایران اشاره نمود . این سازمان پس از کاوشهای طولانی خود در شهر سوخته در سیستان ایران به صورت رسمی اعلام نمود که چندین سال در این شهر زنان پادشاه ایران بودند و بر کشور ایران حکمرانی میکرده اند .

شاهنشاهان ایران باستان زنان خود را احترام بسیار می گذاشتند و در امور کشوری بسیاری آنان نقش داشتند . زن شاهنشاه بزرگ یا ملکه ایران همانند خود شاهنشاه تاج بر سر می گذاشته است و رفتارش باید گونه ای باشد که سرمشق همه زنان کشور باشد . ملکه باید در جشنهای نوروز - مهرگان و سده زنان مختلف کشور را دعوت کند و از آنان پذیرایی کند . کتیبه های بدست آمده از نقش رستم و کعبه زرتشت حاکی از آن است که ملکه اردشیر دارای ارزش بسیار بوده است و الگوی کشورهای منطقه نیز بوده است .فردوسی بزرگ در ستایش از شیر زنان ایران باستان چنین می سراید:

ندانست سهراب که او دختر است
سر موی او از در افسر است
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
چنین دختر آید به آوردگاه
سواران جنگی به روز نبرد
همانا به زیر اندر آرند گرد
زنانشان چنین اند ایران سران
چگونه اند گردان جنگ آوران

دیدگاه دین ایرانی درباره برابری زن و مرد

ای پورجیست ای جوانترین دختر زرتشت از خاندان هچت اسپ . من که پدر تو هستم (زرتشت) جاماسب را که یاور دین مزدیسنا است از روی راستی و منش پاک برای همسری تو برگزیده ام . اینک برو و با خرد و شعور ات مشورت کن و در صورت پسندیدن آن - با عشق در انجام این وظیفه مقدس کوشش کن(. یسنا۵۳ - بند ۳)چه مرد باشد و چه زن هرکس که مرا ای اهورامزدا از زندگانی آن چیز را که تو بهترین میشماری ارمغان دارد از پرتو منش نیک از پاداش راستی و شهریاری برخوردار خواهد گرداند(۴۶-۱۰)ای مردم بیایید و بهترین گفتار را به گوش هوش بشنوید و با اندیشه روشن در آن بنگرید و پیش از آن

که فرصت از دست برود هر مرد و زنی باید به شخصه میان راه درست و نا درست یکی را برگزیند(یسنا - هات ۳۰ - بند۲)فروهر زنان پاکدین سرزمینهای آریایی را می ستاییم(بند ۱۴۳ از تیر یشت)

در اوستا سن ازدواج برای دختران و پسران هر دو برابر و یکسان تعیین شده است به این صورت که هر دختر و پسر بالغی که به سن ۱۵ سالگی رسیده باشد میتواند ازدواج کند (اوستا- یشت ۱۷:۱۴-وندیداد ۱۵:۱۴)

در ایران باستان اهمیت بسیاری به مقام زن و مرد داده می شده است . زن را بانوی خانه - مون پثنی - می نامیدند و مرد را- مون بد- یا مدیر خانه می نامیدند. مرد در حکم پادشاه و زن در حکم ملکه به حساب می آمده است . در نسخه های دینی ایران باستان زنان شوهردار از اجرای مراسم دینی معاف بودند زیرا تشکیل خانواده و پرورش یک جامعه نیک منش و نیک کردار که یکی از ارکان آن تربیت مادر است بزرگترین عمل نیک در کارنامه زنان ثبت می شده است و به همین دلیل هرگونه مراسم را برای آنان اختیاری دانسته بودند(نسک ارپادستان فرگرد اول قسمت ۵)

دین باستانی و کیش کهن آریایی - زنان را یکی از ارزشمند ترین اقشار جامعه می دانسته است به طوریکه در کتاب دینی دینکرد آمده است زنانی را که تحصیلات و دوره های قضاوت دیده اند و در کار دادگستری مهارت دارند را بایستی به مردان ترجیح داد و آنان را بر مسند دادگستری نشاند . به روشنی از قاضی شدن زنان و اجرای عدالت توسط آنان طرفداری می کرده اند. (دینکرد - جلد ۱۵ - کتاب ۸ - قسمت ۲۱)کاری که امروزه در قرن ۲۰ در بسیاری از کشورهای جهان اجرا می شود و آنان این عمل را مایه مباهات و تمدن خود می دانند . در حالی که دهها قرن پیش از این ایرانیان کهن به چنین مقامی رسیده بوده اند . یکی دیگر از آزادی های اجتماعی زنان کسب مقام روحانیت بوده است و زنان میتوانستند با ذکر شرایطی خاص به مقام مقدس(زاوتا) برسند و یا به مقام مدیر تشریفاتی جشنهای مذهبی و تشریفات های کشوری و دینی برسند.(دینکرد جلد ۱۵ کتاب ۸ قسمت ۲۱)

بن مایه این نوشتار

دانشنامه مزدیسنا : دکتر جهانگیر اوشیدری
نامهای ایرانی : استاد مهربان پور پارسی
آئین شهریاران ایران باستان : دلفگانگ کناداد
زن در ایران باستان : دکتر فرخ رو پارسی - دکتر همای آهی - دکتر ملکه طالقانی
تمدن ساسانی : ولادیمیر گریگورویچ لوکونین
سیر تکاملی تعلیم و تربیت در ایران باستان : دکتر اسدالله بیژن

سیمین معرفت

هفته‌نامه سانفرانسیسکو کرونیکل در ریرتاژی با عنوان «جهانی عمل کردن، عملی زیستن» به‌قلم ادوارد گوتمن می‌نویسد:

یک سنجاق بردارید و روی یک نقشهٔ جهان هرکجا که خواستید فرو کنید. بخت آن که سیمین معرفت در آنجا بوده باشد، هست. او که پرستاری در سانفرانسیسکو و یک بهیار داوطلب است تا کنون به ۶۲ کشور جهان سفر کرده آن هم بیشتر کشورهای جهان سوم. او در یتیم‌خانه‌های رواندا پوشک بچه‌ها را عوض می‌کند و به آنها غذا می‌دهد. در زامبیا و زیمباوه قابلگی می‌کند و بچه به‌دنیا می‌آورد. به‌عنوان مربی روابط جنسی در تایلند برای زنهااز خطرات ایدز حرف می‌زند و در پاکستان بچه‌ها رادر اردوگاههای مهاجرین واکسن می‌زند. در ایران از بیمارانی که عمل قلب باز داشته‌اند پرستاری می‌کند.

سیمین می‌گوید: «من یک پرستار دستیار طبیب هستم. در سانفرانسیسکو زندگی می‌کنم و به هر کجا که بخواهند می‌روم.» او امروز دانشجوی فوق لیسانس رشتهٔ طراحی بهداشتی در مرکز پزشکی دانشگاه کالیفرنیا در سانفرانسیسکو (U.C.S.F) یکی از معروفترین مراکز پزشکی آمریکاست. معرفت که حالا سی و سه سال دارد می‌گوید من هر سه ماه یک بار دلم می‌خواهد خانه و کارم را در سانفرانسیسکو ترک کنم و برای یک ماه یا شش ماه بار سفر ببندم.

او به هرکجا که سفر می‌کند متوجه می‌شود که چه نیاز بزرگی به خدمات پزشکی وجود دارد و چه کمبود عظیمی در این زمینه به چشم می‌خورد. معرفت می‌گوید که مدتهاست سرگردان اقالیم غربت در سراسر جهان است.

در فوریه ۲۰۰۰ او در مالی و کامرون بوده، در ماه می همان سال رهسپار کوستاریکا و هندوراس شده، در ماه مارچ ۲۰۰۱ در ایران، افغانستان و پاکستان بسر می‌برده و در اکتبر ۲۰۰۳ به کوبا سفر کرده و در دسامبر همان سال به ویتنام رفته است. در مارچ ۲۰۰۴ در شیلی، آرژانتین، پرو و بولیوی بوده و در اوت ۲۰۰۶ رهسپار کرواسی و اسلوانی شده است. معرفت که تا یازده‌سالگی در ایران بسر برده است می‌گوید من همه این کارها و سفرها را خودم به‌میل خود انجام داده‌ام. کاری که معمولا یک زن خاورمیانه‌ای نمی‌کند. برادرش بابی، که چشم‌پزشک ساکن توپکا در ایالت کانزاس است می‌گوید سیمین غیر قابل توقف و جلوگیری است. او می‌گوید فکر می‌کنید من برای کارهای او دلم شور نمی‌زند؟ سعی نکرده‌ام که در مورد اینطور زندگی پر ماجرا و حادثه، با او حرف بزنم؟ مسلماً خیر. زیرا این طریقی است که او خود انتخاب کرده و از آن لذت می‌برد.

او در اتاق ناهارخوری خانه‌اش در حالی که شلوار جین به‌پا و بلوز سیاه به‌تن دارد می‌گوید: «من وقتی می‌بینم که وجودم برای دیگری مؤثر واقع شده است راضی می‌شوم و لذت می‌برم. هنگامی که به کسی برمی‌خورم که از ابتدایی‌ترین امکانات بهداشتی و حمایت خانوادگی بی بهره است بلافاصله با او احساس همبستگی می‌کنم. من باور دارم که ما سلولهای یک بدن واحد به‌نام انسانیت هستیم.»

»

http://persianprinces.blogfa.com

گل بپرسید ز بلبل که چرا عاشقمی ؟
بلبلک پاسخ داد:
هست زیبا رخ تو ، خوشبویی
بهر اینکه هستم ، در کنار توی بس زیبارو خواننده
در پوست نخواهم گنجید
پس از این گفته سکوت
و دگرباره بپرسید گلک
بس فراوان گل خوشرنگ و قشنگ
از چه آواز تو را همره خود میبینم
بلبلک دوخت دو چشم عاشق به دو چشم معشوق
گفتا که فقط عشق تو را در سر خود داشته ام خواهم داشت
گل بپرسید که گر من بشوم پژمرده
بلبلک پاسخ داد
میگذارم دندان روی این خرده جگر ، که دگربار برآیی از خاک
و اگر بازنیایم چه شود
خویشتن خواهم کشت
اگر اینکار کنی ، میشوم ناخشنود
آخر از بهر که آغاز کنم آوازم
وقتی که تجلیگر زیباییها
تن فرو کرده در ماتم خاک
گل به لبخند بگفت
حال من زنده و تو خواننده
جرعه ای از آواز
جامی از افسانه
رنگ و بوی خوش من
من و تو در دل دامان چمن
سر گذاریم روی شانه ی هم
بنوازیم و بخوانیم از هم . . .

عرفان پوردایی